وصیت‌نامه شهید حجت‌الاسلام محمد کیهانی

ضمن شـهادت به حقانیت خداوند متعال و پیامبر بزرگ اسلام محمد (ص) و کتاب آسمانی آن قرآن (مجید) و اهل بیتش (ع)،
فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ.
(آل عمران آیه ۱۹۵)

مسلماً کسانی که برای خدا هجرت کردند و از خانه‌هایشان رانده شدند و در راه خدا آزار دیدن و جنگیدن و کشته شـدند قطعاً بدی‌هایشان را محو خواهد کرد و آنان را به بهشـت‌هایی که زیر درختان آن نهرهای جاری است وارد می‌کنم که پاداشی است از سـوی خداوند که پاداش نیکو دست اوست.

با یاد خداوند بخشـنده و مهربان که همیشه لطفش شامل این حقیر سراپا آلوده بوده و باسلام و درود به محضر مبارک حضرت ولی‌عصر (عج) و روح پـاک شـهیدان و امام بزرگـوار و رهبری عزیـزم امام خامنه‌ای، به جهـت آیه ((کل نفس ذائقـه الموت)) همـه موجودات طعـم مرگ را خواهند چشید و حیات ابدی مخصوص به ذات باری‌تعالی است پس باید از دنیا زیبا سفر کنند، از همه مردم عزیز ایران اسلامی به‌خصوص اقوام و آشنایان رفقای عزیز خواهشمندم که در درجه اول نسـبت به احکام نورانی اسلام به‌خصوص، نمـاز، امربه‌معروف و نهی از منکـر، حجاب و... عمل کرده و کوشـا باشند و همچنین پشتیبان ولایت مطلقه فقیه و رهبری عزیز امام خامنه‌ای باشـند تا به این نظام مقدس که زحمات زیادی برای آن کشـیده شـده و بـرای آن مجاهدت و خون‌های پاک زیادی ریخته شده آسیبی نرسد و یکی از سندهای حقانیت این اصل عزیز و بزرگ انقلاب ((ولایت مطلقه فقیه)) این است که بیش از سیصد هزار شهید در وصیت‌نامه‌های خود بر آن تأکید کرده و با خون خود این بزرگ و بابرکت را امضا نموده، مردم عزیز و باشرافت ایران عزیز تا می‌توانید از آن مراقبت نمایید و همیشه به‌فرمان رهبر با بصیرت خود امام خامنه‌ای عزیز باشید.

پـدر و مـادر عزیزم از شـما سپاسـگزارم که مـرا بزرگ کـرده و بامحبت اهل بیت (ع) آشـنا نمودیـد بـه خاطر این کـه در حقتـان کوتاهی نمودم بسیار عذرخواهی می‌کنم و امیدوارم این فرزند حقیرتان را ببخشیده و حلال نمایید از خدا بخواهیـد که این قربانـی را در راه دفـاع از حرم بی‌بی زینب (س) بپذیرد.

همسـر مهربانم، بعد از من با تکیه به خداوند رحمان و اهل بیت (ع) فرزندانم را انقلابی و پیرو ولایت مطلقه فقیه تربیت کن و همواره آن‌ها را آماده شهادت در راه اسلام و انقلاب نما ان شاالله.
فرزندان عزیزم کمیـل، مقداد، میثم شـمارا به تقوای الهی توصیه می‌کنم نسـبت به امربه‌معروف و نهی از منکر و نماز اول وقت و حجاب همسـران و فرزندانتان دقت داشته و کوشا باشید. انقلابی و حزب الهی و بسـیجی تفکر کنید و همیشه گوش‌به‌فرمان رهبری عزیز امام خامنه‌ای باشید.

از خانواده می‌خواهم که شـهادتم را تبریک بگویید و خوشحال باشید که شیون و ناله و لباس مشـکی مخصوص عزای اهل بیت (ع) است اگر بی‌قرار شدید روضه اربابم حسین (ع) و مادرش را بخوانید؛ که هم من بسیار به آن نیاز دارم و هم خودتان.

از همسـر گرامی‌ام بابت این همه سال که در کنارم بوده و سختی‌های زیادی را تحمل نموده سپاس گذارم و از ایشان طلب بخشش و حلالیت می‌نمایم. همسر مهربانم بعد از شهادتم بی‌تابی و بی‌قراری نکن و محکم و استوار باش و هر وقت دل‌تنگ شـدی روضه حضرت زینـب (س) را بخوان و به یاد مصیبت‌هایی که آن بانوی بزرگ کشیدن اما مقاوم و استوار پیام عاشورا را به همه رساند باش تا آرام گیری. همسرم، مهربانم، بعد از من با تکیه به خداونـد رحمان و اهل بیت (ع) فرزندانـم را انقلابی و پیـرو ولایت مطلقه فقیه تربیت کن و همواره آن‌ها را آماده شهادت در راه اسلام و انقلاب نما ان شاالله.

فرزندان عزیزم کمیل، مقداد، میثم شمارا به تقوای الهی توصیه می‌کنم نسبت به امربه‌معروف و نهی از منکر و نماز اول وقت و حجاب همسران و فرزندانتان دقت داشته و کوشا باشید در انتخاب همسر، ایمان، اخلاق اسلامی و حجاب را بسیار به آن توجه داشته باشید و انقلابی و حزب الهی و بسیجی تفکر کنید و همیشـه گوش‌به‌فرمان رهبری عزیز امام خامنه‌ای باشید.

بـرادران و خواهران عزیزم مـرا حلال کنید میدانـم در حقتـان کوتاهـی کـردم برایم دعا کنید و همیشه خدا را سـرلوحه کارهایتان قرار دهید و خواهران عزیزم نسبت به حجاب خود و فرزندانتان مراقب باشید و همچنین برادرانم شما نیز نسبت به حجاب همسـرانتان و فرزندانتان مراقبت داشته باشید و از خدا می‌خواهم همیشه کمک حالتان باشد، از بستگان و فامیل تقاضای حلالیت دارم و امیدوارم این حقیر را ببخشـید و برایم دعا کنید.

رفقا و دوسـتان عزیز و همکاران گرامی بابت تمـام کوتاهـی و بدی‌هایـی که در حقتـان روا داشته‌ام حلالیت می‌طلبم و ملتمسانه خواهش دارم مرا عفو بفرمایید و بسیار برایم دعا کنید و در مجالـس و روضه اهل بیت (ع) به‌خصوص روضه اربابم حسین (ع) بسیار مرا یاد کنید مخصوصاً رفقایم در هیئت حزب‌الله و انصار المهدی.

از همکارانم در شهرداری اهواز خواهشمندم به دلیل اینکه شهرداری در بین ادارات بیشترین ارتباط را با مردم دارد مواظب رضایتمندی مردم عزیز باشند و قدر این فرصتی که خدا در اختیار آنان قـرار داده برای خدمت‌رسـانی بدانند و با مردم مهربان و خوش‌رفتار باشند و در راه اندازی کار آن‌ها تعجیل نموده و مراقب شـیطان باشند که خدای ناکـرده آن‌ها را آلـوده نکند در ضمن مبلغ پانصد هزار تومان واریز به حساب شهرداری گردد بابت این که اگر حقی را از اموال بیت‌المال به گردنم مثل استفاده نا به‌جا از خود کار کاغذ و برق و آب و غیره.

از همـه تقاضـای عفـو و حلالیـت دارم و می‌خواهم مرا دعا کنند.

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
به امید سر کوی‌اش پر و بالی بزنم
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

خانواده عزیزم و رفقای خوبم مخصوصاً شما رفقای طلبـه‌ام دعا و نمـاز شـب اول قبر برایم فراموشتان نشود. در ضمن خواهشمندم غسل و کفنم نـداده و با همان لباس و بدن خونی مرا به خاک بسپارید در کنار شهید حسین زاده و شهید مجتبی بابایی زاده.

یا علی
الاحقر محمد کیهانی ۹۴/۹/۲
شب عملیات در منطقه الحاضر

تنظیم
سمیه همت پور

در گفتگو با همرزم شهید مطرح شد

شهید کیهانی تأکید ویژه‌ای بر بصیرت افزایی نیروهای مؤمن و انقلابی داشت

«مهدی ملکشاهی»، طلبه جوانی است که بنا بر تقدیر الهی با شهید «محمد کیهانی» که قریب به ۱۵ سال از عمر با برکت خود را در حوزه گذرانده است در سوریه همراه می‌شود و این تقارن داستان جذاب و جالبی دارد و لحظات زیبایی را رقم می‌زند که شرح آن از زبان وی در ادامه می‌آید.

مهدی ملکشاهی
صمیمی ترین رفیق شهید کیهانی کسی نبود جز شهید قربانی! وقتی حاج قربانی به شهادت رسید حاج محمد واقعاً شکست... این دو اشتراکات زیادی باهم داشتند و واقعاً دلداده راستین خالق خود بودند.

■ از آخرِ مجلس شـهدا را چیدند!

اولین دیدار ما مربوط می‌شود به لشکر عملیاتی هفت ولیعصر (عج)؛ بنا بود بعد از آزمون هایی که از بچه‌های گردان فاتحین گرفته بودند؛ طی آزمون دیگری در پادگان کرخه تعدادی را برای اعزام انتخاب کنند. به لطف خدا مـن در آزمون نخسـت حائز موفقیت شدم ولی به دلیل کم بودن سن و متأهل بودنم درباره گزینشی که در دزفول انجام شد به من اطلاعی ندادند؛ روز بعد از این آزمون که از جریان مطلع شدم به لشکر عملیاتی هفت ولیعصر (عج) مراجعه کردم و آن جا برای نخسـتین بار با شهید محمد کیهانی و شـهید عباس کردونـی دیدار کردم. این دو بزرگوار قبلا سـابقه ی اعزام داشتند و از نفوذ و احترام قابل توجهی نیز برخوردار بودند بعد از این که از ماوقع مطلع شـدند به من گفتند که هیـچ غصه نخور! سوار ماشین شدیم و به اتفاق شهید کیهانی عازم پادگان دزفول شدیم. تا آن موقع من شهید را نمی‌شناختم فقط به نظرم می‌آمد که انسان بسـیار مؤمن و شریفی است و با پیگیری ایشـان بالاخره توانستم در آزمون دوم شرکت کنم و جز اعزامی‌ها قرار بگیریم. آن روز نمـاز مغرب را به جماعت خواندیم و شـهید کیهانی بی‌هیچ ادعایی مثل بقیه پشـت سـر بنده نماز خوانـد در حالی که خودش سطح نُه حوزه بود و من از این قضیه بی‌اطلاع بودم. این شـعری که آقا در یکی از دیوارها خواندند مصداق حال ماسـت: «ما سینه زدیم، بی صدا باریدند از هرچه که دم زدیم، آن‌ها دیدند ما مدعیان صفِ اول بودیم، از آخرِ مجلس شهدا را چیدند»

■ تأکید بر وحدت مسلمانان

موقع اعزام به سوریه تأخیری در سفر من پیش آمد که موجب شـد از نعمت همسفر شدن با شـهید کیهانی، شـهید قربانی و شـهید کردونی بهره مند شـوم. پس از آن شـهید کیهانی فرماندهی دسـته ما را به عهـده گرفت. در طول این مدت هم گاهی بنده پیشـنماز آن‌ها بودم و در کنار سـایر فعالیت هایی که داشتیم کارهای فرهنگی هم انجام می‌دادیم. خاطرم هست یک بار باهم وارد منطقه ای سُـنی نشین شدیم و شهید کیهانی که همیشه تأکید فراوانی بر وحدت با برادران مسلمان مان داشت اصرار کرد که فقط ندای «لبیک یا رسول الله» سر دهیم که برادران اهل تسنن بدانند ما سَب زنان پیامبر را نمی کنیـم و به پیامبر ارادت داریـم؛ ایشـان می گفتند ما بایـد به آن‌ها بگوییم درست است که ما شیعه هستیم اما این جا جمع شـدیم تا به شما کمک کنیم چون شما مظلوم هستید و برادر دینی ما به شمار می‌آیید. در همین حین یکی از بچه‌ها فریاد زد لبیک یا حیدر؛ شـهید کیهانی از او خواست که شـعار تفرقه انگیزی ندهد. بنده با شـهید وارد بحث شـدم و به ایشان گفتـم لبیک یا حیدر اعتقاد قلبی ماست و نباید از آن چشـم پوشـی کرد که ایشان تصدیق نمودند و گفتند ممکن است اقرار به اعتقادات مان در این منطقه موجب کدورت بین برادران سُنی و شیعه شود و این کار به صلاح نیسـت اما بنده همچنان بر مواضع خود پافشاری می کردم و معتقد بودم که سُـنی‌ها باید بدانند ما شـیعیان علی (ع) برای کمک بـه آن‌ها آمده ایـم؛ بحث مان بـالا گرفته بود که یکی از بچه‌ها من را کنار کشید و گفت: مرد مؤمن! این آقای کیهانی که می‌بینی خودش پایه نُه حوزه است. آن جا بود که متوجه شدم ایشان چقدر بی ادعا و مُخلص هستند. نه تنها ایشان بلکه شهید مجید محمدی نیز این خصوصیت اخلاقی را داشـتند و با این که ایشـان درس خارج حوزه را خوانده بود و سن بالایی هم داشت اما در این زمینه هیچ ادعایی نداشت.

مهدی ملکشاهی
همیشه با خود می‌گویم شهید کیهانی که همیشه به ما می‌گفت تا جوانیم باید بجنگیم و بعد شهید شویم پس چرا خود در جوانی جام شهادت را ننوشید؟ بعد که یادم می‌آید چه پیوند دوستی و اخوتی بین او و شهید قربانی، شهید اسکندری و شهید کردونی برقرار بود به او حق می‌دهم که از خدا خواست به این فراق پایان دهد.

■ تأکید بر بصیرت افزایی نیروهای مؤمن و انقلابی

.هنگام انتخابات مجلس شورای اسلامی و مجلس خُبرگان رهبری برای بچه‌ها روشن گـری می کرد و تأکید بسـیاری بر بصیرت افزایی نیروهای مؤمن و انقلابی داشت. در ۲۲ بهمن نیز خود پایه گذار حرکتی شد که هدفش زنده نگه داشتن پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی بود. اصرار داشت به نشان دادن جلوه ی حقیقی اسلام. به‌واسطه ی ما که به زبان عربی مسلط بودیم تلاش می کرد تا اسلام ناب محمدی (ص) را به مردم سوریه منتقل کند تـا مردم بدانند اسـلام واقعی چیست و جمهوری اسلامی ایران به دنبال چه آرمان هایی است.

■ اول تلاش کنید بعد از خدا شهادت بخواهید

یکی دیگر از خصوصیاتی که از ایشـان در ذهن دارم تلاش بی‌وقفه برای رسـیدن به نتیجه مطلـوب بود؛ خاطرم هسـت که در تمریـن هایی که با هم داشـتیم بچه‌ها همیشـه آرزوی شـهادت می کردنـد ولی ایشـان با جدیت می گفت که مـا جوانیم و نیـروی زیـادی داریم لذا باید تـا جایی که توان داریم برای رسیدن به آرمان‌های مان بجنگیم و تلاش کنیم و وقتی این بار از دوش جهان اسلام برداشته شد بعدا دعا کنیم که توفیق شهادت نصیب مان شود. وقتی خبر شهادت یکی از بچه‌ها را می‌آوردند هر کس عبارتی به زبان می‌آورد، یکی آه می کشید، یکی می گفت خدا رحمتش کند ولی شهید کیهانی همیشـه می گفت: «ای بنازم» این تکیه کلام قشنگش بود.

■ حاشـا این که از راه تو، حتا لحظه ای برگردیم!

در یکی از نخسـتین سـفرهای شـهید کیهانی به سـوریه به ایشان به همراه چند تن از همرزمانش در یک اتاق جمع می شـوند و شـهید برای آن‌هـا مداحی می کند؛ پس از آن تمـام آن ده نفر با هم پیمان می بندند که تا آخرینَ نفس علیه دشمن بجنگند و از این راه حتا لحظه ای بر نگردند تا انشاالله به شـهادت برسند. این صحنه‌ها توسط یکی از همان بچه‌ها فیلمبرداری شده و موجود اسـت. جالب اسـت بدانید که تنها یکی از آن‌ها از قافله عشق عقب مانده و نُه نفر دیگر نزد پروردگارشـان عند ربهـم یرزقون اند. گویا از نهایت مسیرشان مطلع بودند. شهید کردونی هم چنین دل زلالی داشت و گفته بود در چه روزی و با چه شرایطی به شهادت می‌رسد.

■ عشق است لباس گِلی من!

در عملیات فتح نبل الزّهرا شرایط بسیار سختی داشـتیم و تمام لباس‌های مان هم گِلی شده بود. شهید کیهانی فرمانده دسته ما بود و با روحیه بسیار قوی بچه‌ها را هدایت می کرد تا این که عملیات به پیروزی رسید و موقعی که ما وارد منطقه شدیم ایشان مُدام این جمله را تکرار می کرد که «عشـق است لباس گِلی من!» بعد هم خودش و هم شهید قربانی پرچم ایران را بر زمین گذاشـتند و سجده کردند.

■ دلداده راستین خالق خود بود

صمیمی‌تریـن رفیـق شـهید کیهانی کسـی نبود جز شهید قربانی! وقتی حاج قربانی به شهادت رسید حاج محمد واقعاً شکست ... این دو اشتراکات زیادی باهم داشتند و واقعاً دلداده راستین خالق خود بودند. روحیه خسـتگی ناپذیر و بسیجی وار آن‌ها توصیف نشـدنی اسـت. یکی از مسـائلی که بنده به خاطر دارم این است که به دلیل عدم حضورشان در محل کار- بـا این که مرخصی گرفته بودند-سـه ماه حقوق شـان را قطع کردند و با وجود این که شرایط سختی داشتند باز هم دست از مبارزه برنداشتند.

■ بـه او حـق می‌دهـم کـه از خـدا خواست به فراق پایان دهد

همیشه با خود می‌گویم شهید کیهانی که همیشه به ما می‌گفت تا جوانیم باید بجنگیم و بعد شـهید شویم پس چرا خود در جوانی جام شهادت را ننوشید؟ بعد که یادم می‌آید چه پیوند دوسـتی و اخوتی بین او و شهید قربانی، شهید اسکندری و شهید کردونی برقرار بـود به او حـق می‌دهم کـه از خدا خواست به این فراق پایان دهد.

تنظیم
سمیه همت پور

برادر شهید در گفتگو با کیهان:

بارزترین ویژگی اعتقادی شهید اطاعت محض از رهبری بود

«علی کیهانی» اخوی بزرگ شـهید محمد کیهانی است که در این گفتگو روایتگر روزها و سال هایی است در کنار یکدیگر روزگار گذرانده اند و ویژه گی هایی که از دید او محمد به آن متخلق بود و در تمام وجوه زندگی اش تجلی یافته بود را بیان می‌کند.

■ همیشه می‌گفت:"گوش به فرمان امام خامنه ای عزیز باشید"

تعصب بسیار بسیار زیادی به ولایت فقیه داشت و در وصیت نامه اش نیز به صـورت جدی بر این مهم تأکید کرده و این گونه نوشته است: «یکی از سندهای حقانیت اصل عزیز و بزرگ انقلاب یعنی ولایت مطلقه فقیه این اسـت که بیش از ۳۰۰ هزار شهید در وصیت نامه‌های خـود بر آن تأکید کرده و با خون خود این موضوع بزرگ با برکت را امضا نموده اند. مردم عزیز و با شرافت ایران تا می توانید از ولایت فقیه مراقبت نمایید و همیشه گوش به فرمان رهبر با بصیرت خود امام خامنه¬ای عزیز باشید»

■ بارزتریـن ویژگـی اعتقادی شـهید، اطاعت محض از رهبر انقلاب بود

یکی از ویژگی‌های بارز اعتقادی¬اش اطاعت محض و بی‌چـون و چـرا از رهبر معظم انقلاب بـود و هر وقت تلویزیون سخنرانی رهبر را پخش می کرد فرقی نمی کرد کـه کجا باشـد همه حاضریـن را به سـکوت و توجه به سخنان ایشان دعوت می کرد و همیشه می گفت ما باید گوش به فرمان ولی زمان مان باشـیم نه یک قدم جلوتر و نـه یک قدم عقب‌تر از او حرکت نکنیم. تمام منویات و دستورات ایشان را باید به دقت زیر نظر داشته باشیم. هر جا که ما به حـرف آقا گوش کردیم موفق بودیم و هر جا که حرف ایشان را زمین گذاشتیم آن جا ضربه خوردیم.

■ یک آدم باصلابت، فعال و پای کار بود

از همان دوران نوجوانی بسـیار پرانرژی و فعال بود. یک آدم باصلابتِ فعال پـای کار بود و حرفی که می‌زد پـای آن می ایسـتاد. بَه مشـکلات خانواده رسـیدگی می کرد و تا مرتفع نشـدن آن مشکل دست از پی گیری برنمی داشت. هر کاری از دسـتش برمی آمد برای ما انجام می‌داد نه تنها برای ما بلکه برای تمام کسانی که از او کمک می‌خواستند و یا او به نحوی از مشکلات شان باخبر می‌شد.

همقدمی با بزرگان برای بصیرت افزایی همنسلانش بعد از گذرانـدن دوران راهنمایی، وارد حوزه علمیه شد و در حوزه‌های ایلام، اصفهان، قم و آشتیان مشغول به تحصیل بود و در کنار این فعالیت، کارهای سیاسی نیز انجام می‌داد و در اوایل جوانی با دید بلندی که داشت در تجمعات مردمی به روشنگری درباره حقایق و آرمان‌های انقلاب اسـلامی می‌پرداخت. از همان سـن با بزرگان و علمایی که در این مسـیر بودند هم قدم شد و با کسب اطلاعات از آن‌ها به بصیرت افزایی هم نسلانش کمک شایانی می‌کرد.

■ دغدغه‌های انقلابی شـهید کیهانـی و زدن برچسب تندروی بر او

با وجود تمام این دل سـوزی‌ها و همتی که داشت برخـی به او برچسـب تنـدروی می‌زدند. یک بـار قرار بود جلسـه ای را در رابطه با مباحث انقلاب اسلامی در اندیمشـک برگزار کند و بنا بود حاج آقا کاوه از اصفهان برای این برنامه سخنرانی نمایند؛ برای این که این تجمع صورت قانونی پیـدا کند بنده به اتفـاق حاج محمد به فرمانداری رفتیم و با معاونت سیاسی امنیتی فرماندار در این رابطه صحبت کردیم ولی آن‌ها موافقت نمی کردند و معتقد بودند این میتینگ‌ها خطرناک اسـت و ممکن است تبعات داشته باشـد و یک سری توجیهاتی از این دست که تماماً نشأت گرفته از این بود که برخی شهید کیهانی را فردی تندرو می‌دانستند.

■ تمـام وسـایل زندگـی اش در یـک گاری جا می‌شد!

سال ۷۶ ازدواج کرد؛ یک مراسم بسیار ساده و به دور از ریخت و پاش‌های مرسوم. تعداد مهمان‌های مراسم از بیست نفر تجاوز نمی کرد. همیشه معتقد بود که باید حال مردم مسـتمند را درک کنیم و به گونه ای با آن‌ها همدَردی می کرد. تمام وسایل زندگی اش در یک گاری جا می‌شد و زمانی هم که برای تحصیل به حوزه اصفهان رفت تمام آن‌ها را پُشت اوتوبوس جا داد و هجرت کرد. می گفت اگر بخواهم روزی ماشـینی خریـداری کنم وسیله ای را انتخاب خواهم کرد که در حد مردم معمولی باشد؛ وقتی ما ادعای انقلابی بودن می کنیم باید رفتار و کردار مان هم انقلابی باشد نه فقط حرف و زبان مان.

■ یک مؤمن واقعی بود

یک مؤمن واقعـی بود و هر چه به زبـان می‌آورد در عمل هم انجام می‌داد. همیشـه ما را به نماز اول وقت توصیه می کرد حتا برخـی اوقات که در جمع خانواده بود مراسم نماز جماعتی برپا می کرد که با این کار هم نمازمان را اول وقت خوانده باشیم و هم به جماعت. در بحث امر به معروف و نهی از منکر با هیچ کس شوخی نداشـت و به صورت جدی و البته با گفتاری دوستانه و صمیمی این کار را انجام می‌داد به طوری که کلامش واقعا دل نشـین و تأثیر گذار بود. حجاب یکی دیگر از مسـائلی بود که به آن توجه ویژه داشت و در یک فایل صوتی که از ایشـان به دست آمده شاید ۶ بار حجاب را تأکید کرده و گفته شـما را توصیه می کنم به حجاب، حجـاب، حجـاب ... حتا بیان می کند کـه من راضی نیستم اقوام در جه یکم بدحجاب یا بی حجاب در مراسم من شرکت کنند.

■ به مثابه تشـنه ای بود که برای رسیدن به آب تقلا می کند...

برای اعزام به سوریه تلاش بی‌وقفه ای کرد؛ به مثابه تشنه ای بود که برای رسیدن به آب تقلا می کند. لحظه ای دسـت از پیگیری برنمی داشـت. به هر شخص و یا نهادی که مرتبط با این موضوع بودند مراجعه کرد و در نهایت موفق شد که خود را در جمع رزمنده‌های مدافع حریم اسـلام قرار دهد. وقتی ما این خبر را شـنیدیم بسیار مسرور و مفتخر شدیم چرا که همیشه گفته ایم: ما اهل کوفه نیسـتیم علی تنها بمانـد. حالا هم وقت امتحان پـس دادن بود. هر پدر و مـادری به فرزندش علاقه دارد و از دوری او دل تنگ می‌شـود اما با وجود این احساس سخت پدر و مادرم می‌دانستند که محمد راه درستیَ را انتخاب کرده به همین خاطر تسلی خاطر داشتند.

آقامحمـد در سـتاد امربـه معـروف و نهـی از منکر اندیمشـک فعالیت داشـت؛ یک روز ایشـان را دنبال مأموریتی می‌فرستند که در همین حین یک موتور با او تصادف می کند و پای ایشان دچار شکستگی می‌شود. به رغم این که در این تصادف موتورسـوار مقصر بود اما آقامحمد در جا گذشـت کرد و هیچ گونه هزینه ای هم برای مداوای شکستگی پا از او دریافت نکرد.

تنظیم
سمیه همت پور
فاطمه فلسفی

در گفت و گو با رفقا و همکاران شهید مطرح شد

شهید کیهانی در ولایتمداری و انقلابی گری نظیر نداشت

چه روح بزرگی باید داشته باشد کسی که زینت‌های دنیا را که به او روی خوش نشـان داده اند را رها کند و به همه انها پشت پا بزند؛ شهید مدافع حرم آل الله محمد کیهانی قبل از اعزام به سوریه یکی از بهترین پست‌های اداری در شهرداری یعنی معاونت مالی شـهرداری منطقه ۳ اهواز را در پیش رو داشـت، موقعیت شغلی که شاید هر کسی را فریفته خود می‌کـرد اما حاج محمـد دل از دنیا به معنای واقعی کلمه بریـده بود. او پیش از این در بخش‌های مختلف شـهرداری اهواز مشـغول به فعالیت بود و به اذعان دوسـتان در همه بخش‌ها کاربلد ظاهر می‌شد، همکاران و رفقای شهید در این گفتگو شـهید کیهانی را با کوله باری از حسرت،عاشقانه توصیف می‌کنند.

دوست صمیمی شهید کیهانی، که به نظر می‌رسد یار غار هم بوده اند و از سال‌های خیلی دور با او آشنایی دارد و تمایلی به بیان نامش ندارد رشـته کلام را در دست می‌گیرد.

■ هفتمین شهید خانواده

شهید محمد کیهـانی در بیسـتم آذر ماه ۱۳۵۷ در شهرسـتان اندیمشک به دنیا آمد. خانواده ایشان به لحاظ اعتقـادات محکم دینـی و اخلاقی در بین مردم شناخته شـده بود و نه تنها شخص ایشان بلکه بقیه اعضای خانواده و بستگان شان نیزَ به ایمان بالا و ارزشـی بودن زبانزد بودند و ۶ شهید تقدیم انقلاب اسلامی نمودند که حاج محمد هفتمین آن‌ها است.

■ منزل شان محل تجمع بچه‌های مسجد بود

منزلِ شـان محل تجمـع بچه‌های مسـجد بود؛ دعای کمیـل یا کلاس‌های عقیدتی که در مسـجد برگزار می‌شـد عاملی بود برای سـوق دادن بچه‌ها به وحدت و همفکری بیشتر با یکدیگر که عمدتاً این جلسات فکری با استقبال بی‌نظیر بچه‌های مسجد در منزل ایشان برگزار می‌شد. شب‌های جمعه همه با بچه‌ها بیدار می‌ماندیم و صحبت می کردیم تا موقع نماز صبح؛ بعد از آن هم دسـته جمعـی دعای ندبه می‌خواندیم و بعد همـان جا می‌خوابیدیم. ظهر هم که بیدار می‌شدیم مادرش برای مان نان گرم درست می کرد و غذا می‌پخت. منزل حـاج آقا خُدامی امام جمعه شهرستان اندیمشک نیز چنین حالتی داشت و به همدلی بچه‌های ارزشـی با هم کمک شـایانی می‌کرد.

اگر بخواهم مهم‌تریـن ویژگی او را در یک واژه عنوان کنم در کنار تمام حَسنات ایشان من به همین عبارت «ولایت مداری» بسنده خواهم کرد.

■ تلاش گر خستگی ناپذیر

در فضای بسَـیج خیلی فعالیت داشت و در پایگاه مسـجد حضرت ابوالفضل العباس (ع) بـه اتفاق دو برادر بزرگترش حضور مداوم داشـت و در این بسـتر نمویافت. در کنار این فعالیت‌ها به دلیل شرایط مالی خانواده کارگری هم می کرد. انسـان بسیار تلاشگر و خستگی ناپذیری بود و حتا تعمیرات مسجد را هم خودش انجام می‌داد؛ ملات می‌آورد؛ پلاستر می کرد، سیمان می‌ریخت؛ فرش‌ها را می‌شست. بارها شاهد بـودم هـر کاری که از دسـتش برمی آمـد کوتاهی نمی کرد و به بهترین شکل ممکن آن را انجام می‌داد.

■ حاج محمد و موتورش

معروف بود به موتورش! همه می‌دانستند اگر حاج محمد سوار موتور شـود و به دنبال پیگیری کاری یا احقاق حقی برود محال است تا گرفتن نتیجه دست از تـلاش بردارد. حتی در اندیمشـک می گفتند هر کسی کاندیدای مجلس و یا ریاست جمهوری شود و آقای کیهـانی با موتور دنبال کار او برود؛ آن کاندیدا بیشـترین رأی را در شـهر مَی آورَد. این را واقعاً ثابت کرده بود به ویژه در همان دو دوره ای که مسئول ستاد انتخاباتی آقای احمدی نژاد بود.

■ نقش آفرینی کلیدی در معادلات سیاسی

اگر حادثه سیاسـی پیش می آمـد و یا با یک برهه حساس سیاسی مواجه می‌شـدیم بدون وقفهِ وارد صحنه می‌شـد و نقـش آفرینی می کرد؛ مثـلاً برای انتخابات ریاست جمهوری با وجود این کـه در قُم درس می‌خواند اما برای چند ماه به اندیمشک آمد و روزها درس می‌خواند و بعد از ظهرها کارهای سیاسی ارزشی انجام می‌داد. نقش آفرینی کلیدی و محوری او در معادلات سیاسی انکارناپذیر است به این معنا که شما از هر کدام از بچه‌های اندیمشک که در این فضا بودند سؤال کنید که نیروهای تأثیر گذار سیاسی شهر چه کسانی هستند قطعاً از آقای کیهانی به عنوان یکی از پنج نفر نخست نام می‌برند.

■ با جَوان‌ها رابطه صمیمانه ای داشت

طلبه بی‌مسئولیتی نبود؛ شیعه ی منفعلی نبود؛ در قبال مسائل مربوط به انقلاب همیشه حساس بود و تلاش می کرد پایه‌های سیاسی و اجتماعی انقلاب را به نوبه خود تقویت نماید. با جوان‌ها رابطه صمیمانه و بسـیار نزدیکـی داشـت و بعضـاً در خوابگاه‌های دانشجویی حضور پیدا می کرد و پای صحبت جوان‌ها می‌نشست و به شـبهات دینی و سیاسی آن‌ها پاسخ می‌داد.

■ پتانسـیل بسـیار بالایـی در وحـدت بین نیروهای انقلابی داشت

پتانسـیل بسـیار بالایی در وحدت بین نیروهای انقلابـی و هم دل کـردن آن‌ها داشت؛ من خاطرم هست که در مجمع طلاب اندیمشک به دلیل برخی اختلاف نظرها، جلسات مجمع برگزار نمی‌شد. آقای کیهانی با این که از سـن پایینی برخـوردار بود همه این‌ها را دور هم جمع کرد و مجمع را دوباره فعال کرد کاری که هیچ کس در آن زمان انجام نداده بود. سخن ور خوبی بود و کلام نافذی داشت؛ خصوصاً زمانی که به قول ما جوگیر می‌شد و جایی که لازم بود بی‌هیچ ترس و واهمه ای میان جمعیت هزار نفری هم صحبت می کرد و از مقام معظم رهبری و انقلاب اسلامی دفاع می‌نمود.

■ زندگی در اتاقی که با کارتُن مفروش شده بود!

حاج محمد تحصیلاتش را در اندیمشـک سپری کرد تا این که در سال ۷۴ به تبع فضایی که در آن رُشد کرده بود و نیز ارتباط با مسـاجد محل و هیأت حزب الله تصمیم گرفت که وارد حوزه علمیه شود و همان مقطع وارد حوزه خوراسگان اصفهان شد. همچنین برخلاف سـن کم شـان جزء هسـته مرکزی انصار حزب الله اصفهان بود. در سـال ۷۶ با بانویی متدین و ساده زیست تأکید می کنم متدین و ساده زیست از اندیمشـک ازدواج کرد مراسـم عروسی شان هم در نهایت سـادگی، سـادگی که چه عرض کنم؛ مافوق سادگی برگزار شد. ویژگی بارز خانم کیهانی ایمانِ واقعی ایشان بود. وقتی می گویم ساده زیست به اینَ معنا که در یک اتاق برای زندگی موکت نباشد و کف آن را با کارتُن بپوشانند!.. حتی اجاق گاز نداشتند و با پیک نیک غذا درست می کردند. تنها وسیله ی بزرگ زندگی اش یک یخچال کوچک بود بیش‌ترین دارایی اش کتاب بود و به مطالعه علاقه وافری نشان می‌داد.

■ هیچ وقت منزلش خالی از مهمان نبود

جالب است بدانید با وجود تمام مشکلات و فشار مالـی کـه در آن زمان متحمـل بود؛ امـا هیچ وقت منزلش خالی از مهمان نبود. این را همه ی دوستان شـهادت می‌دهند. نه این که فکر کنید برای شـان مرغ شکم پُر درست می کرد؛ نه! همان اُملت یا نان و پنیری که جلوی مهمان‌ها می‌گذاشت و لله قسم که از خوشـمزه‌ترین مزه‌های دنیا بود چون خانه اش و دل ش بی‌آلایش و پاک بود.

■ بـه رغم تلخی‌هـای روزگار شـیرین‌ترین زندگی را داشتند

خانمش هم هیچ وقت اعتراضی نداشت و با روی باز از مهمان‌ها پذیرایی می کرد. همیشه گفته ام خانم کیهانی یک خانم خاص هستند که واقعاً به اعتقادات همسرش ایمان دَارد. علی رغم تمام سختی هایی که در زندگی شان به وجود می‌آمد؛ شیرین‌ترین زندگی را با هم داشتند. من در لایه‌های زندگی آن‌ها بودم و به ضرس قاطع می گویم که این دو نفر زندگی سراسر معنوی و عاشقانه ای با هم داشتند.

نسبت به مسـئله امر به معروف و نهی از منکر هم حساسیت زیادی داشـت و در حد توانش در محافل عمومـی و ادارات این کار را انجام می‌داد.

■ طلبـه ای کـه بـرای تأمین امرار معاشـش مسافرکشی می کرد

تا سـال ۷۹ در حوزه علمیه خوراسـگان اصفهان مشغول تحصیل بود و پس از آن به قصد ادامه تحصیل به شهر قم مهاجرت کردند که این دوره تا سال ۸۶ به طول انجامید. پس از آن به دلیل مشکلات مالی زیاد و عدم توانایی اجاره منزل، دوباره به اندیمشک برگشت و بـه صورت غیرحضـوری درس‌های باقـی مانده را سـپری نمود تا این که در سال ۸۹ به همراه همسر و فرزندانش کمیل، مقداد و میثم در اهواز ساکن شدند. آمدن به اهواز سـختی‌های زیادی را بـرای او در پی داشت و کار به جایی رسید که این طلبه ی در سخوان که بیش از ده سـال درس حـوزه خوانده بود؛ مجبور شـد برای امرار معاش زندگی اش مسافر کشی کند. پس از این دوره به لطف خداوند وارد شهرداری اهواز شد و قریب به ۶ سال در این حوزه خدمت کرد تا یک سال گذشته که مأمور شد و طی چهار نوبت در مناطق عملیاتی سـوریه حضور پیدا کـرد و در نهایت نیز در تاریخ ۹۵/۸/۸ در حین درگیری با نیروهای تکفیری در سـوریه با اصابت ضربه گلوله به ناحیه سر به مقام والای شهادت نائل آمد.

■ اصلاً آرام و قرار نداشت

انسـانی پرانرژی، پویا و فعال بود؛ اصلاً آرام و قرار نداشـت. هم در حوزه مسـائل دینی و هـم در رابطه با مسـائل سیاسـی و اجتماعی آدم منفعلـی نبود و نسـبت به وقایع روز واکنشـی پُخته و کاملا عقلانی نشـان می‌داد. انقلابی‌تر و ارزشی‌تر از سـنش بود و به رغم سـن پایینی که داشت دغدغـه هایـش تحسـین برانگیز بود. نسبت به مسئله امر به معروف و نهی از منکر هم حساسیت زیادی داشت و در حـد توانـش در محافل عمومـی و ادارات این کار را انجام می‌داد.

■ ولایـت مـداری مهم‌ترین ویژگی اخلاقی اش بود

در بین دوستان و افرادی که تا کنون بـا آن‌ها برخورد داشـتم چـه طلبه‌هـا و چه غیرطلبـه هـا؛ ولایتی‌تـر و انقلابی‌تر از شهید کیهـانی ندیدم! واقعـاً ندیدم! نه این که بگویم ولایت مداری بقیه در سـطح پایینی است؛ نه! بلکه این ویژگی در ایشان از بقیه برجسته‌تر و پُررنگ‌تر بود و اگر بخواهم مهم‌ترین ویژگـی او را در یـک واژه عنـوان کنـم در کنار تمام حَسنات ایشان من به همین عبارت «ولایت مداری» بسنده خواهم کرد.

■ آن قـدر در زمینـه ولایـت مـداری حرص می‌خورد که می‌ترسیدیم سکته کند

ولایت مداری را عملاً در زندگی اش نشان می‌داد نه این که فقط در حد حرف و شعار باشد. گاهی راجع به این قضیه آن قدر با حرص و ولع سخن می گفت که ما می‌ترسیدیم سکته کند!

■ هر روز محکم‌تر از قبل بود!

در جریان اکران فیلم «آدم برفی» و جهت دهی‌های عبدالـه نوری و عطاءالله مهاجرانـی؛ حاج محمد در دفـاع از ارزش‌های دینی و فتـاوای مراجع دینی به همراه دوستان انقلابی اش سعی در ممانعت از اکران فیلم داشت که نیروی انتظامی آن‌ها را دستگیر کرد و طی این حادثه بیست روز به ناحق دستگیر و دست شهید کیهانی در این ماجرا شکسته شد.

با وجود تمام نامِلایماتی که در مسیر تحقق آرمان هایـش مشـاهده می‌کرد؛ خدا می‌داند که حتا یک بار دلسرد و ناامید نشد و اندازه سرسوزنی از اعتقادات خود کوتاه نیامد. هر روز محکم‌تر و بـا انگیزه‌تر از دیـروز بود و در تمـام صحنه‌های دفاع از ارزش‌هـای دینی و انقلابی حضور پیدا کرد.

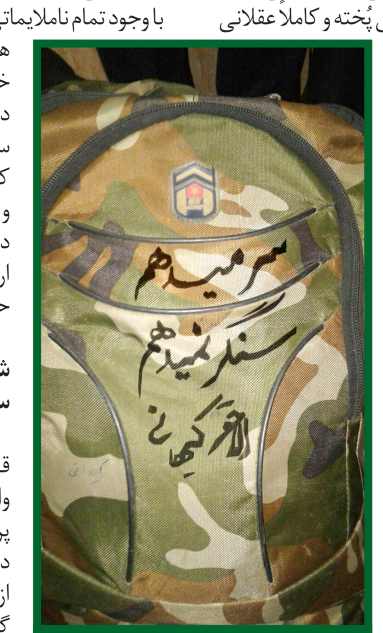

دست‌نوشته متبرک شهید بر روی کوله پشتی‌اش:
سرمیدهم، سنگر نمیدهم

■ خانه اندیمشکش را شهید با کمک دوستانش ساخت

از طرف حـوزه ی علمیه قـم به شـهید کیهانی، یک واحـد آپارتمان در شـهرک پردیسـان به صورت اقساط دادند. مقـداری از هزینه را از پدر و مادر و مقـداری وام گرفت تا پیش قسط آپارتمان را بدهد. بعـد از آن آپارتمان را فروخـت و یک زمین صد متری در اندیمشـک خرید. پول نداشت کارگر بگیرد، پول مصالح هم کم داشت، با کمک بچه‌های فامیل و دوستان و بچه‌های مسجد خانه را سـاخت و بعد فروخت و مدتی مستاجر بود و نهایتا یک واحد آپارتمانی در اهواز خرید. یک سـال اولی که اهواز آمده بود بیکار بود، شـش ماه مسـافر کشی می کرد! و پس از پیگیری‌ها در شهرداری اهواز مشـغول به کار شد. در خانه ی کلنگی ای که داشت بنایی میکرد و تعمیـرات انجام می‌داد. می گفت من که میدانم شهید می‌شـوم، حداقل برای خانواده ام سرپناهی بسازم.

با وجود تمام نامِلایماتی که در مسیر تحقق آرمان هایش مشاهده می‌کرد؛ خدا می‌داند که حتا یک بار دلسرد و ناامید نشـد و اندازه سرسوزنی از اعتقادات خـود کوتاه نیامد. هر روز محکم‌تر و با انگیزه‌تر از دیروز بود و در تمـام صحنه‌های دفاع از ارزش‌های دینـی و انقلابی حضور پیدا کرد.

شـهید کیهانی چندین ویژگی خیلی برجسته داشت، ولایت مداری و انقلابی بودن (شاخص‌ترین صفت محمد)،ساده زیستی و بی آلایش بودن، مردم داری، روابط اجتماعی بالا،دغدغه خدمت و رفع مشـکلات مردم را داشت که این قضیه به وضوح در وصیت نامه شهید به چشم می‌خورد و در صیانت از بیت المال بسیار حساس بود.

■ ماشـین محمد، PK مدل ۱۳۸۳ بود، آن را فروخت و خرج خانه کرد

هدف من از بیان مسـائل مالی محمد، پاسخ به شبهاتی است که در چند سـال اخیر بعضی از افراد مطرح کردند که محمد چگونـه خانه خرید و تهمت هایی که در این رابطه به محمد زدند.

به عشـق پیامبر اکرم و امیرالمومنین، اسـم بچه هایش را صحابه ی پیامبر گذاشـت: کمیل، مقداد، میثم. محمد بچه‌های سالم، با ادب، خوب و با بینش مذهبی تربیت کرد، که با وجود مادر وارسته ،متدین و مقاوم شان انشاالله آینده ی خوبی خواهند داشت.

به نظر من شـهید کیهانی چندین ویژگی خیلی برجسـته داشت، ولایت مـداری و انقلابـی بودن (شاخص‌ترین صفت محمد)، ساده‌زیستی و بی‌آلایش بـودن، مـردم داری، روابط اجتماعی بـالا ،دغدغه خدمت و رفع مشـکلات مردم را داشت که این قضیه به وضوح در وصیت نامه شهید به چشم می‌خورد و در صیانت از بیت المال بسیار حساس بود.

علی رغم همـه بی‌مهری‌ها خداوند ایشان را گزینش کرد، شهید کیهانی پاک زندگی کرد، از نظر مالی پاک بود ،از نظر اخلاقی پاک بود، زندگی شهید سراسر پاکی و خلوص بود و عاقبتی غیر از شهادت برای محمد متصور نبودیم.

■ شـهید کیهانی یکی از شهدای مظلوم ما بود

به نظر من، ویژگی خیلی از شـهدای ما این بوده که مظلوم بوده اند. و شـهید کیهانی یکی از شهدای مظلوم ما بود، چرا که این ظلم هایی که به شهید شد شـاید باعث شد که این شـخصیت بیشتر ناب شود، بیشتر پالایش بشود. از پیامبر اکرم (ص) روایت هست که بلا امتحان مومن هست و سختی ها، مومن را پاک می‌کند.

بار اولی که شهید کیهانی، عازم سوریه بود، ایشان را ممنوع الخروج کرده بودند به دلیل حکم ناعادلانه ای که برایش در دسـتگاه قضا صادر کرده بودند. که البته بعدا قاضی به اشـتباهش پی بـرد و رای را لغو کرد. علی رغم همـه بی‌مهری‌ها خداوند ایشـان را گزینش کرد، شهید کیهانی پاک زندگی کرد، از نظر مالی پاک بود، از نظر اخلاقی پاک بود، زندگی شهید سراسـر پاکی و خلوص بود و عاقبتی غیر از شهادت برای محمد متصور نبودیم.

■ اگر رضایت مادر بود، محمد زودتر از این‌ها شهید می‌شد

اگر رضایـت مادر بـود، محمـد زودتـر از این‌ها شهید می‌شد. مادر می گفت جهاد کن ولی به دلیل وابستگی به محمد، به شهادتش راضی نبود. محمد در آخریـن سـفرهایش از مادر خواسـته بـود که به شهادتش راضی شود. مادر شهید تعریف کرده که دو روز قبل از شهادت محمد، سفره حضرت رقیه رفته و خطاب به حضرت زینب گفته که من به شهادت محمد راضی شدم. هرچه که شما صلاح میدانید..

در ایـن اواخر روحیـات محمد تغییر کـرده بود، دغدغه‌های محمد عوض شده بود، محمد از جوانی آرزوی شـهادت داشت. و خداونـد به زیبایـی او را گزینش کرد و خداوند بهترین گزینش گر است.

■ هم در جمع دوستان و هم در فضای کار، بود و نبودش محسوس بود

پوریا رهنورد از همکاران نزدیک شهید نیز در ادامه می گوید: هم در جمع دوسـتان و هم در فضای کار، بود و نبود محمد محسوس بود، چرا که محمد انسانی تاثیر گذار بود و منفعل نبود.

اولین پـروژه ای که محمد در آن حضور داشت، پارک زردشـت بـود. بـا این که محمـد تحصیلات دانشگاهی نداشت، اما پروژه را به گونه ای اجرا کرد که انگار سـال‌ها کار عمرانی کرده بـود. مدتی کار فرهنگی کرد و در نهایت سمت مالی و اداری داشت با این که این سمت، نیازمند تخصص ویژه ای است اما شهید شاید بهتر از شهردارهای وقت، کار را به انجام می‌رسـاند. دفعات اولی که به سـوریه رفت، به گونه ای اوضاع و شـرایط جنگ را تحلیل میکرد که انگار سـال‌های سال نظامی بوده است. بعدها دوستانش می گفتند که محمد در حد فرماندهان بزرگ بود؛ در سـوریه نیز از شناسایی و اطلاعات عملیات گرفته تا طراحی عملیات جنگ خبره بود.

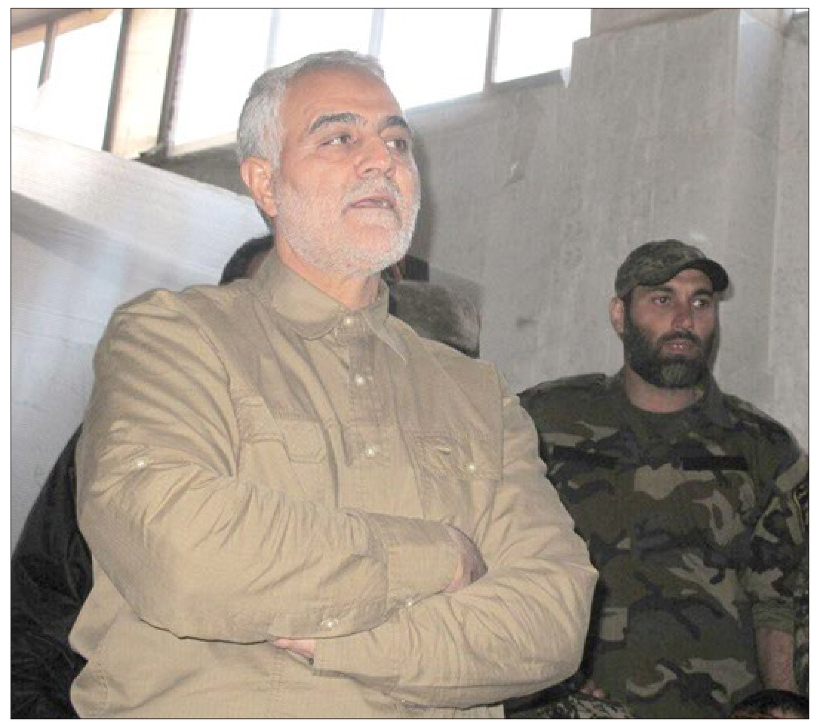

محمد در حد فرماندهان بزرگ بود؛ در سـوریه نیز از شناسایی و اطلاعات عملیات گرفته تا طراحی عملیات جنگ خبره بود.

■ شـهید کیهانی مصداق فرمـوده ی مقام معظم رهبری است

یکی از مهمترین ویژگی‌های محمد شـجاعت و متکی به تقوی بـودن او بود و این قضیه در سراسـر زندگی و لحظه شهادتش به چشم می‌خورد.

در عملیاتی که شهید شد، یک عملیات گسترده نبود که هر کسی در آن حضور یابد، زمانی که دشمن سـد راه بچه‌ها شـده ودر قسـمت مرتفع شجاعانه مشغول تیر اندازی بوده از سوی تک تیرانداز تکفیری هدف قرار می گیرد.

"فضـل احمدی نیـا" همکار دیگر شـهید نیز می‌افزاید: شـهید کیهانی همیشـه می گفت، در ۸ سـال جنگ تحمیلی به دلیل کم بودن سـن، سـعادت حضور نداشـتم ولـی امروز سـفره ای پهن اسـت که اگر نتوانیم از آن بهره ببریم، سفره برچیده می‌شود و این فرصت را از دست خواهیم داد. شهید کیهانی مصداق فرموده ی مقام معظم رهبری است که شهادت، مرگ انسان‌های زیرک است. محمد می گفت اگر بالاترین مناصب دنیایی را هم به من پیشنهاد بدهند قبول نمی کنم چرا که مقام رهبری تکلیف به جهاد کرده اند.

در محل کار، گشـاده رویی شهید بسیار به چشم می‌خورد. وقتی در جمعی حاضر می‌شد، فضا را شاد و لذت بخش می کرد. به بحث حجاب تاکید فراوان می کرد. حتـی در فایل‌های صوتی که از او هسـت مدام بر روی حجاب تاکید می کند. کمترین لیاقتش شهادت بود.

فقدان چنین نیروهایی در شهرداری واقعا ضایعه بزرگی است؛ هر چه به او اصرار می کردیم شما بمان در شهرداری کار کن می گفت: شهرداری که هیچ اگر حکم استانداری هم به من بدهند چون رهبری تکلیف کرده نمی‌پذیرم و اولویت دستور ایشان است.

■ با تمام قوا پیگیر کار مراجعین بود

"سروش بزاز"، مدیر فرهنگی-هنری شهرداری اهواز نیز پیرامون همکار شهیدش اظهار می دارد: تعهد کاری شهید بسـیار بالا بود. مشکل گشای دوسـتان بود و با تمـام قوا پیگیـر کار مراجعین می‌شـد. هر زمان که بـه اتاق ایشـان می‌رفتم، تعدادی کتاب راجع به حجـاب، ولایت فقیه و... روی میـز می‌دیـدم و به دوسـتانی کـه در مورد این مسائل سـوال داشـتند کتاب برای مطالعه می‌دادند.

یکـی از دوره‌های موفق شـهرداری منطقه ۳ ،زمانی بود که شهید کیهانی در آن جا مشغول به کار بود و در هر کاری که وارد می‌شد بر آن اشراف پیدامی کرد.

مهندس فضل احمدی نیا
هر چه به او اصرار می کردیم شما بمان در شهرداری کار کن، می‌گفت: شهرداری که هیچ اگر حکم اسـتانداری هم به من بدهند چـون رهبری تکلیف کرده نمی‌پذیرم و اولویت دستور ایشان است.

پوریا رهنورد
اولین پروژه ای که محمد در آن حضور داشت، پارک زردشـت بود. با این که محمد تحصیلات دانشگاهی نداشت، اما پروژه را به گونه ای اجرا کرد که انگار سال‌ها کار عمرانی کرده بود.

مهندس سروش بزاز
یکی از دوره‌های موفق شهرداری منطقـه ۳، زمانی بود که شـهید کیهانی در آن جا مشغول به کار بود و در هر کاری که وارد می‌شد بر آن اشراف پیدا می کرد.